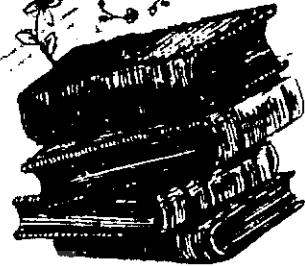


## امام سجاد علیه السلام از دیدگاه اهل سنت

■ محمد مومن طبسی



یکی از وظایفی که بر عهده شیعیان نهاده شده، «شناخت پیشوا و رهبر» می‌باشد. در یک نگاه کلی دو راه برای شناخت امام وجود دارد: از دیدگاه احادیث اهل تشیع و از دیدگاه احادیث اهل تسنن. در این نوشتار سعی شده از دیدگاه اهل سنت گوشه‌ای از شخصیت ممتاز امام زین العابدین علیه السلام به پیشگاه شما سروران گرامی تقدیم شود.

### در یک نگاه

«ذهبی» دودمان آن حضرت را این گونه می‌نویسد: علی فرزند حسین فرزند علی بن ابی طالب فرزند عبدالمطلب فرزند هاشم

فرزند عبد مناف می‌باشد.<sup>۱</sup>

کنیه ایشان ابوالحسن، ابوالحسین، ابو محمد و ابو عبدالله است.<sup>۲</sup>

لقب ایشان زین العابدین، سجّاد، هاشمی، علوی، مدنی، قرشی، علی اکبر<sup>۳</sup> و برخی ایشان را علی اصغر<sup>۴</sup> دانسته‌اند.

به ایشان «ابن الخیرتین» نیز می‌گویند، به خاطر این که پیغمبر فرمود: خداوند متعال از میان بندگان خود، دو گروه را برگزیده است؛ از میان عرب، قریش و از عجم، فارس را برگزید.<sup>۵</sup> پدر بزرگوار امام سجّاد از قریش و مادر ایشان از ایران می‌باشد، لذا به ایشان فرزند دو خیر می‌گویند.

«ذوالثَّقَات» لقب دیگری است که به آن



حضرت داده‌اند. چرا که ایشان بر اثر عبادت و نماز بسیار، جایگاه‌های سجده‌اش همانند زانوی شتر پینه بسته بود.<sup>۶</sup>

پدر بزرگوارش حسین بن علی و مادرش دختر یزدگرد سوم می‌باشد. در نام مادرش اختلاف است برخی ایشان را سلافه، سالمه، غزاله و شاه زنان نامیده‌اند.<sup>۷</sup>

آن حضرت در سال ۳۸ هجری در مدینه به دنیا آمد و در دوران خلافت ولید بن عبدالملک به شهادت رسیده و بدن مطهرش در قبرستان بقیع کنار قبر عمومی گرامی‌اش امام حسن مجتبی به خاک سپرده شد.<sup>۸</sup> در سال شهادت وی میان موزخان اختلاف است؛ برخی سال شهادت را ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۹، ۱۰۰ هجری می‌دانند.

سالی که امام در آن رحلت نمود را سال «سَنَةُ الْفُقَهَاء» نامیدند به دلیل این که در این سال بسیاری از فقهای مدینه رحلت کردند.<sup>۱۵</sup> امام سجاد از لحاظ طبقه رجال حدیث، از تابعین بوده<sup>۱۶</sup> و از طبقه دوم<sup>۱۷</sup> می‌باشد ولی برخی ایشان را از طبقه سوم می‌دانند.<sup>۱۸</sup>

جایگاه علمی و حدیثی ایشان بدین صورت است که تمام صحاح ششگانه (صحیح بخاری، صحیح مسلم، جامع الصحیح ترمذی، سنن ابو داود، سنن نسائی، سنن ابن ماجه) و مسانید اهل تسنن از ایشان حدیث نقل کرده‌اند. بخاری در کتاب خود در

ابواب تهجد، نماز جمعه، حج و بعضی از مسائل تاریخی<sup>۱۹</sup> و مسلم نیز در کتاب خود در مباحث صوم، حج و فرائض، فتن، ادب و سایر مسائل تاریخی از امام سجاد<sup>ع</sup> حدیث نقل کرده‌اند.<sup>۲۰</sup>

ذهبی می‌نویسد: ایشان از بسیاری از بزرگان حدیث نقل کرده است: از پیامبر و امام علی بن ابی طالب به صورت مرسل، از حسن بن علی، حسین بن علی (پدرش)، عبدالله بن عباس، صفیه (ام المؤمنین)، عایشه، ابو رافع. و متقابلاً افرادی چون: محمّد بن علی (امام باقر)، زید بن علی، ابو حمزه ثمالی، یحیی بن سعید، ابن شهاب زهری، زید بن اسلم و ابوالزناد از وی حدیث نقل کرده‌اند.<sup>۲۱</sup>

### امام سجاد<sup>ع</sup> در کلام بزرگان

۱. عبدالله بن عباس وقتی که امام را می‌دید، چنین می‌گفت: «مرحباً بالحبیب ابن حبیب».<sup>۲۲</sup>

۲. سعید بن مسیب (م ۹۳ هـ): «ما رأیت قطّ افضل من علی بن الحسین، ما رأیته ضاحکاً یوماً قطّ»<sup>۲۳</sup> در جای دیگر می‌گوید: «ما رأیت اروع منه».<sup>۲۴</sup>

۳. نافع بن جبیر (م ۹۹ هـ): «کان علی بن الحسین رجلاً له فضل فی الدین»<sup>۲۵</sup> و در جای دیگر خطاب به امام سجاد<sup>ع</sup> می‌گوید: «انت سیّد الناس و افضلهم».<sup>۲۶</sup>

۴. عمر بن عبدالعزیز (م ۱۰۱ هـ) بعد از



رحلت امام، چنین گفت: «ذهب سراج الدنیا و جمال الدنیا و زین العابدین».<sup>۲۷</sup>

۵. طاووس (م ۱۰۶ هـ): «رجل صالح من اهل بیت الخیر»، «رجال صالح من اهل بیت النبوّة» و «رجل صالح من اهل بیت طیّب».<sup>۲۸</sup>

۶ ابوفراس فرزدق (م ۱۱۰ هـ)

در یکی از ایام، هشام بن عبدالملک (قبل از خلافت وی) به زیارت خانه خدا آمده و قصد تبرک جستن به حجر الاسود را داشت که بر اثر ادحام جمعیت به عقب رانده شد و با همراهان خود به گوشه‌ای از حرم رفته و از دور نظاره گر خیل جمعیت بوده که ناگهان دیدند امام زین‌العابدین علیه السلام به طرف حجر الاسود می‌رود و مردم به احترام ایشان راه را باز کرده و امام توانست حجر الاسود را استلام کند. یکی از اطرافیان هشام که از دمشق آمده بود و آن شخص را نمی‌شناخت، از هشام پرسید: این شخص کیست؟ هشام با این که او را می‌شناخت اظهار بی‌اطلاعی کرد. در این هنگام فرزدق گفت: من او را می‌شناسم و در وصف امام چنین سرود:

هذا الذی تعرف البطحاء و طأته

و البیت يعرفه و الحلّ و الحرم

هذا ابن خیر عباد الله کلّهم

هذا التقی التقی الطاهر العلم...<sup>۲۹</sup>

عبدالزحمن جامی (۸۹۸ ق ۰) این جریان

را چنین به نظم در آورده:



پیور عبدالملک بنام هشام

در حرم بود با اهالی شام

می‌زد اندر طواف کعبه قدم

لیکن از ازدحام اهل حرم

استلام حجر ندادش دست

بهر نظاره گوشه‌ای بنشست

ناگهان نخبه نبی و ولی

زین عباد بن حسین علی

در کساء بها و حله نور

بر حریم حرم فکند عبور

هر طرف می‌گذشت بهر طواف

در صف خلق می‌فتاد شکاف

زد قدم بهر استلام حجر

گشت خالی زخلق راه و گذر

شامی کرد از هشام سؤال

کیست این، با چنین جمال و جلال

از جهالت در آن تعلل کرد

وز شناسایش تجاهل کرد

گفت: نشناسمش، ندانم کیست

مدنی یا یمانی یا مکی است

بوفراس، آن سخنور نادر

بود در جمع شامیان حاضر

گفت: من می‌شناسمش نیکو

زو چه پرسى، به سوی من کن رو

آن کس است این که مکّه و بطحا

زمزم و بوقبیس و خیف و منا

حرم و حلّ و بیت و رکن حطیم

ناودان و مقام ابراهیم

مروه مسعی صفا حجر عرفات

طیبیه و کوفه کربلا و فرات

هر یک آمد به قدر او عارف

بسر علو مقام او واقف<sup>۳۰</sup>

۷. ابن شهاب زهّری (م ۱۲۳ یا ۱۲۴ هـ.)

که یکی از شاگردان امام سجّاد<sup>علیه السلام</sup> می باشد، در مقاطع گوناگون از آن حضرت به بزرگی یاد می کند؛ از جمله:

«لم أدرك من أهل البيت أفضل من علي بن الحسين»،<sup>۳۱</sup> «ما رأيت قرشيّاً أفضل من

عليّ بن الحسين»،<sup>۳۲</sup> «كان أكثر مجالستي مع عليّ بن الحسين و ما رأيت أحداً كان

أفقه منه»،<sup>۳۳</sup> «كان عليّ بن الحسين من أفضل أهل بيته و أحسنهم طاعة»،<sup>۳۴</sup>

«ما رأيت قرشيّاً أفضل منه ولا أفقه»،<sup>۳۵</sup> «ما رأيت قرشيّاً أروع منه ولا أفضل»،<sup>۳۶</sup> «ما

رأيت قطّ أفضل من عليّ بن الحسين»،<sup>۳۷</sup> «ما رأيت هاشميّاً أعبد منه»،<sup>۳۸</sup> «ما رأيت هاشميّاً أفضل من عليّ بن الحسين»،<sup>۳۹</sup> و

«عليّ بن الحسين أعظم الناس عليّ منّة»،<sup>۴۰</sup> ۸. زيد بن اسلم (م ۱۳۶ هـ): «ما رأيت

فيهم مثل عليّ بن الحسين»،<sup>۴۱</sup>

۹. ابو حازم مدنی (م ۱۴۰ هـ): «ما رأيت هاشميّاً أفضل من عليّ بن الحسين»،<sup>۴۲</sup> «ما رأيت هاشميّاً أفقه من عليّ بن الحسين»،<sup>۴۳</sup>

۱۰. يحيى بن سعيد (م ۱۴۳ هـ) نیز ایشان را یکی از فقهای بنام مدینه

می دانست<sup>۴۴</sup> و درباره آن حضرت می گفت:

«أفضل هاشميّاً رأيتهُ بالمدينة»،<sup>۴۵</sup> «ما رأيت هاشميّاً قطّ أفضل منه»،<sup>۴۶</sup> و «كان أفضل هاشميّاً أدركته»،<sup>۴۷</sup>

۱۱. مالک بن انس (م ۱۷۹ هـ): «أنّ عليّ بن الحسين كان من أهل الفضل»،<sup>۴۸</sup> و در جای دیگر می گوید: «لم يكن في أهل بيت رسول الله مثله و هو ابن أمة»،<sup>۴۹</sup>

۱۲. محمد بن عمر واقدی (م ۲۰۷ هـ): «كان من أروع الناس و أعبدهم و اتقاهم لله عزّ و جلّ»،<sup>۵۰</sup>

۱۳. عتبی (۲۲۸ ق.) «كان عليّ بن الحسين أفضل بني هاشم»،<sup>۵۱</sup>

۱۴. علی بن مدینی (م ۲۳۰ هـ): «یکی از اتمیا، پرهیزکاران و پارسایان، علی بن الحسين است»،<sup>۵۲</sup>

۱۵. محمد بن سعد بصری (م ۲۳۰ هـ): «و كان عليّ بن الحسين ثقة مأموناً كثير الحديث عالياً رقيقاً ورعاً»،<sup>۵۳</sup>

۱۶. ابوبکر بن برقی (م ۲۴۹ هـ): «نسل الحسين كلّهُ من قبيلِ ابنه عليّ الاصغر و كان أفضل أهل زمانه... ما رأيت هاشميّاً أفضل منه»،<sup>۵۴</sup>

۱۷. عجلوی (م ۲۶۱ هـ) «عليّ بن الحسين مدنيّ تابعي ثقة و كان رجلاً صالحاً»،<sup>۵۵</sup>

۱۸. ابن قتیبه دینوری (م ۲۷۶ هـ): «و كان خيراً فاضلاً»،<sup>۵۶</sup>

۱۹. ابن واضح یعقوبی (م ۲۸۴ هـ): «كان



امام را از بزرگان و علمای بنام اهل بیت  
برمی‌شمارد.<sup>۶۶</sup>

۲۶. ابو زکریا محیی الدین نووی (م ۶۷۶ هـ):  
«اجمعوا علی جلالته فی کلّ شیء»<sup>۶۷</sup>

۲۷. ابن خلّکان (م ۶۸۱ هـ): «علی بن  
الحسین احد الائمة الاثنی عشر و من  
سادات التابعین... و كان من احسن الناس  
وجهاً و اطيهم ارجاً».<sup>۶۸</sup>

۲۸. شهاب الدین نویری (۷۳۳ ق. -): «كان  
رحمه الله ثقة و رعاً مأموناً كثير الحديث  
من افضل اهل بيته و احسنهم طاعاً».<sup>۶۹</sup>

۲۹. شمس الدین ذهبی (م ۷۴۸ هـ):  
«مناقبه كثيرة من صلواته و خشوعه و حجه  
و فضله»<sup>۷۰</sup> و در جای دیگر می‌گوید: «و كان  
له جلاله عجيبة و حَقّ له والله ذلك فقد  
كان اهلاً للامامة العظمى لشرفه و سؤده و  
علمه و تأله و كمال عقله».<sup>۷۱</sup>

۳۰. علاء الدین مُغلطای (م ۷۶۲ هـ):  
«وله من الفضل المتعال ما ليس لأحد».<sup>۷۲</sup>

۳۱. یاقعی (م ۷۶۸ هـ): «كان من احسن  
الناس وجهاً و اطيهم ريباً قلت بل اطيهم  
و اشرفهم ذاتاً و طبعاً و اصلاً و فرعاً».<sup>۷۳</sup>

۳۲. ابن کثیر دمشقی (م ۷۷۴ هـ): «وكان  
علی بن الحسين بالمدينة محترماً معظماً».<sup>۷۴</sup>

۳۳. شمس الدین محمد بن طولون،  
موزخ دمشقی (م ۹۵۳ هـ): «و هو من سادات  
التابعین و من فقهاء و اتقياء المدينة و  
فضائل زين العابدين و مناقبه اكثر من أن

افضل الناس و اشدّهم عبادةً و كان یسمی  
زين العابدين و یسمی ايضاً ذا الثنات لما  
كان فی وجهه من اثر السجود و كان یصلی  
فی اليوم و الليلة الف ركعة و لما غسل وجد  
علی كفيه جُلب كجلب البعير فقيل لأهله ما  
هذه الآثار؟ قالوا من حملة للطعام فی الليل  
یدور به علی منازل الفقراء».<sup>۵۷</sup>

۲۰. ابن عبد ربّه اندلسی (م ۳۲۷ هـ):  
«علی بن الحسين كان من افضل بني  
هاشم»<sup>۵۸</sup> و در جای دیگر، امام را به فقاہت و  
دانش و پرهیزکاری متّصف می‌کند.<sup>۵۹</sup>

۲۱. ابن حبان (م ۳۵۴ هـ): «و كان من  
افضل بني هاشم، من فقهاء اهل المدينة و  
عبادهم، سيّد العابدين في ذلك الزمان»<sup>۶۰</sup> و  
در جای دیگر می‌گوید: «من فقهاء اهل البيت  
و افضل بني هاشم و عبّاد المدينة».<sup>۶۱</sup>

۲۲. ابن شاهین (م ۳۸۵ هـ): «علی بن  
الحسين، فردی ثقة و مطمئن می‌باشد ولی  
از وی (در کتب صحاح) حدیث کم نقل شده  
است».<sup>۶۲</sup>

۲۳. احمد بن علی بن منجويه اصفهانی  
(م ۴۲۸ هـ): «كان من افضل بني هاشم و  
فقهاء اهل المدينة و عبّادهم».<sup>۶۳</sup>

۲۴. ابو نعیم اصفهانی (م ۴۳۰ هـ):  
«زين العابدين و منار القانتين كان عابداً و قياً  
و جواداً حقیّاً».<sup>۶۴</sup>

۲۵. ابن ابی الحديد معتزلی (م ۶۵۶ هـ):  
«كان الغاية في العبادة»<sup>۶۵</sup> و در جای دیگر

تحصی».<sup>۷۵</sup>

ابن عبد ربّه می نویسد: هنگامی که علی بن حسین آماده نماز می شد، لرزه عجبی وجودش را فرا می گرفت. از ایشان در این باره سؤال شد، فرمود: «وای بر شما! آیا می دانید که من در برابر چه کسی می خواهم بایستم و در برابر چه کسی می خواهم مناجات کنم؟!»<sup>۸۱</sup>

ابی نوح انصاری می گوید: روزی منزل علی بن حسین در حالی که وی در حال سجده بود، آتش گرفت؛ مردم به وی می گفتند: یابن رسول الله! آتش. ولی ایشان سر از سجده برداشت تا آتش را خاموش کردند. به وی گفتند: چرا خود را نجات ندادی؟ فرمود: «آتش جهنم مرا از این کار بازداشت.»<sup>۸۲</sup>

ابن سعد می نویسد: هنگام وضو گرفتن رنگ چهره اش زرد می شد. علت امر از ایشان سؤال شد، فرمود: «آیا می دانید در برابر چه کسی می خواهم بایستم؟!»<sup>۸۳</sup>

مالک بن انس می گوید: هنگامی که علی بن حسین احرام می بست، لبیک اللهم لبیک را قرائت کرد و در همان لحظه، بیهوش شده و از مرکب خود به زمین افتاد.<sup>۸۴</sup>

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: پدرم در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند. هنگام وفات گریان بود، به او گفتم: چرا گریه می کنید؟ پدرم فرمود: «ای فرزند! در روز قیامت هیچ ملک مقربی و هیچ نبی مرسلی باقی نمی ماند

۳۴. ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲ هـ): «علی بن الحسین ثقة عابد فقیه فاضل مشهور».<sup>۷۶</sup>

۳۵. ابن عماد حنبلی (م ۱۰۸۹ هـ): «سَمَى زَيْنَ الْعَابِدِينَ لِقَرَطِ عِبَادَتِهِ وَ كَانَ وَرَدَهُ فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ الْفَرْكَةَ الَّتِي أَنْ مَاتَ».<sup>۷۷</sup>

۳۶. خیرالذین زرکلی: «رابع الائمة الاتنی عشر عند الامامية و احد من كان يضرب بهم المثل في الحلم و الورع».<sup>۷۸</sup>

گوشه‌ای از فضایل و احوالات

○ احترام به مادر

ابن خلکان می نویسد: با این که مادر وی کنیز بوده، زین العابدین بسیار به ایشان محبت و نیکی می کرد تا آنجا که به ایشان گفتند: تو برترین مردمی هستی که به مادرت نیکی می کنی ولی چرا با وی سر یک سفره نمی نشینی؟ وی در پاسخ گفت: «از آن می هراسم که لقمه‌ای را برداشته و مادرم به آن نظر داشته باشد.»<sup>۷۹</sup>

○ عبادت وی

مالک بن انس می گوید: علی بن حسین در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند تا این که از دنیا رحلت کرد. لذا به ایشان «زین العابدین» می گویند.<sup>۸۰</sup>

مگر این که خواست و مشیت خداوند بر آنها حاکم است؛ اگر بخواهد، عذاب می‌کند و اگر بخواهد، می‌بخشد.»<sup>۸۵</sup>

همچنین امام باقر علیه السلام می‌فرماید: هنگامی که سخن از مرگ و آخرت به میان می‌آمد، پدرم آنقدر گریه می‌کرد که از گریه ایشان تمامی اطرافیان می‌گریستند.<sup>۸۶</sup> طاووس می‌گوید: شنیدم علی بن حسین در سجده چنین می‌گفت: «عَبِيدُكَ بِفَنَائِكَ مَسْكِينُكَ بِفَنَائِكَ فَقِيرُكَ يَارَبِّ سَائِلُكَ بِفَنَائِكَ.»

طاووس می‌گوید: این جملات را حفظ کردم و هرگاه به مشکلی بر می‌خوردم و این دعا را می‌خواندم، مشکلم حل می‌شد.<sup>۸۷</sup>

زید بن اسلم می‌گوید: یکی از دعا‌های علی بن حسین این است که: «خداوند! مرا به خودم وامگذار و مرا به خلق خود وامگذار که ذلیم می‌کنند.»<sup>۸۸</sup>

#### ○ کمک به فقرا

ابو حمزه ثمالی می‌گوید: علی بن حسین شبانه مقداری غذا بر دوش خود گذاشته و در تاریکی شب به صورت مخفیانه به فقرا می‌رساند و می‌فرمود: «صدقه‌ای که در تاریکی شب داده شود، غضب خداوند را خاموش می‌کند.»<sup>۸۹</sup>

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: پدرم دو مرتبه اموالش را در راه خدا داد و می‌فرمود:

«خداوند، مؤمن گنه کار پشیمان را دوست دارد.»<sup>۹۰</sup>

محمد بن اسحاق می‌گوید: مردم مدینه زندگی می‌کردند و نمی‌دانستند معاش آنها از کجا تأمین می‌شود؛ اما با رحلت علی بن الحسین غذای شبانه آنان قطع شد.<sup>۹۱</sup> شیبۀ بن نعمان می‌گوید: بعد از وفات علی بن حسین فهمیده شد ۱۰۰ خانوار را در مدینه اداره می‌کرد.<sup>۹۲</sup> با این حال، امام سجاد علیه السلام یک درهم نیز از بیت المال برای خود استفاده نمی‌کرد.<sup>۹۳</sup>

عمر بن ثابت می‌گوید: هنگامی که علی بن حسین رحلت کرد، روی کمر آن حضرت پینه‌های زیادی بر اثر حمل غذا برای فقرا دیده شد.<sup>۹۴</sup>

#### ○ حلم و کرم

عبدالرزاق می‌گوید: کنیز علی بن حسین در هنگام شستن دست امام، ناگهان ظرف آب از دستش به صورت حضرت افتاد. امام با حالت ناراحتی به کنیز نگاه کرد، کنیز گفت: خداوند متعال می‌فرماید: «وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظُ» امام فرمود: خشم خود را فرو بردم. کنیز در ادامه گفت: «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» امام فرمود: خداوند تو را ببخشد. کنیز در ادامه گفت: «وَاللَّهُ يَحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» امام فرمود: برو تو آزاد هستی.<sup>۹۵</sup>



## ○ به یاد کربلا

امام باقر علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره بسیار گریستن وی سؤال شد، فرمود: «مرا ملامت نکنید، یعقوب علیه السلام یکی از فرزندان من از او دور شد، آنقدر در فراق وی (یوسف) گریست تا چشمانش سفید شد در حالی که نمی دانست زنده است یا مرده؛ اما من دیدم چهارده نفر از اهل بیت ما را در ظهر عاشورا ذبح می کردند، آیا ناراحتی و اندوه آنان از قلب من بیرون خواهد رفت؟!»<sup>۹۶</sup>

## نتیجه

آنچه که از میان اقوال و نظرات گوناگون اهل تسنن پیرامون امام سجاد علیه السلام مطرح شده، ایشان یکی از شخصیت های بی نظیر و برجسته فقهی، اخلاقی در دوران خویش بوده که این نکته در کلام شمس الدین ذهبی کاملاً مشهود است. وی امام را به خاطر جایگاه والای علمی، اخلاقی، تدبیر و دورانیشی، مستحق امامت و زعامت امر مسلمین می داند: «و کان له جلالة عجيبة و حق له والله ذلك فقد كان اهلاً للامامة العظمى لشرفه و سؤده و علمه و تأله و کمال عقله.»<sup>۹۷</sup>

## پی نوشت ها:

۱. سیر اعلام النبلاء، شمس الدین ذهبی، ج ۴، ص ۳۸۶.
۲. همان؛ موسوعة رجال الكتب التسعة، ج ۳، ص ۶۴؛ الجرح والتعديل، ابو حاتم رازی، ج ۶، ص ۱۷۸؛ الکنی و الاسماء، دولابی، ج ۱، ص ۱۲۷؛ طبقات

الحفاظ، سیوطی، ص ۳۷؛ المقتنی فی سرد الکنی، شمس الدین ذهبی، ج ۱، ص ۱۹۹؛ تهذیب الکنال، مزنی، ج ۱۳، ص ۲۳۶.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۶؛ العیبر، شمس الدین ذهبی، ج ۱، ص ۸۳؛ تهذیب الکنال، ج ۱۳، ص ۲۳۶؛ النجوم الزاهرة، ابن تغری، ج ۱، ص ۲۲۹؛ وفيات الاعیان، ابن خلکان، ج ۳، ص ۲۶۶؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج ۷، ص ۲۳۱؛ موسوعة رجال الكتب التسعة، ج ۳، ص ۶۴.

۴. الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۵، ص ۲۲۲.

۵. قال رسول الله: «لله تعالى من عباده خیرتان فخیرته من العرب فیرش و من العجم فارس.» (وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۲۶۷؛ اکمال تهذیب الکنال مُنْطَی، ج ۹، ص ۳۰۴).

۶. وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۲۷۴؛ صبحی الاعشی، قُلْتَشْنَدِي، ج ۱، ص ۵۱۶؛ مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص ۱۶۰؛ نمارالقلوب، ابومنصور ثعالبی، ص ۲۲۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۷۹.

۷. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۶؛ وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۲۶۶؛ النجوم الزاهرة، ج ۱، ص ۲۹۳؛ تهذیب الکنال، ج ۱۳، ص ۲۳۶.

۸. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۶؛ تهذیب الکنال، ج ۱۳، ص ۲۳۸؛ طبقات الحفاظ، ص ۳۷؛ وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۲۶۹؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۶۹؛ البداية و النهاية، ابن کثیر دمشقی، ج ۹، ص ۱۱۹.

۹. طبقات الحفاظ، ص ۳۷؛ تاریخ خلیفة بن خیاط، ص ۱۹۳؛ الوفيات، ابن قنفذ، ص ۱۰۰.

۱۰. موسوعة رجال الكتب التسعة، ج ۳، ص ۶۴؛ طبقات الحفاظ، ص ۳۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۲.

۱۱. الکاشف، ج ۱، ص ۲۲۹؛ دَوْلُ الاسلام، شمس الدین ذهبی، ج ۲، ص ۲۳۱؛ العیبر، ج ۱، ص ۱۸۳؛ وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۲۶۹.

۱۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۶۹؛ النجوم الزاهرة، ج ۱، ص ۲۲۹؛ البداية و النهاية، ج ۹، ص ۱۰۳.

۱۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۳.

۱۴. موسوعة رجال الكتب التسعة، ج ۳، ص ۶۴؛ طبقات الحفاظ، ص ۳۷.

۱۵. تاریخ الامم و الملوک، ابن جریر طبری، ج ۴، ص ۲۵؛ البداية و النهاية، ج ۶، ص ۱۰۳؛ الجامع فی العلل و معرفة الرجال، عبدالله بن احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۷۲؛ تهذیب الکنال، ج ۱۳، ص ۲۵۰؛ اکمال





تهذيب الكمال، ج ٩، ص ٢٩٦.

١٦. ذكر اسماء التابعين، دارالقطني، ج ١، ص ٢٤٨.  
«تابعي» به کسی گفته می شود که پیامبر را ندیده، ولی اصحاب پیامبر را دیده است.

١٧. الطبقات، خليفة بن خياط، ص ٤١٧؛ المعين في طبقات المحدثين، شمس الدين ذهبی، ص ٤١؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٨٦؛ تاريخ الاسلام، ج ٦، ص ٤٣١؛ النجوم الزاهرة، ج ١، ص ٢٩٣؛ طبقات الحفاظ، ج ٣٧؛ الطبقات الكبرى، ج ٥، ص ٢١١.

١٨. موسوعة رجال الكتب التسعة، ج ٣، ص ٦٤.  
١٩. رجال صحيح بخاری، ابونصر بخاری کلاباذی، ج ٢، ص ٥٢٧.

٢٠. رجال صحيح مسلم، ابن منجويه اصفهانی، ج ٢، ص ٥٣.  
٢١. سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٨٦؛ تهذيب الكمال، ج ١٣، ص ٢٣٧.

٢٢. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٥٦؛ البداية و النهاية، ج ٩، ص ١١١؛ الطبقات الكبرى، ج ٥، ص ٢١٣؛ فضائل الصحابة، احمد بن حنبل، ج ٢، ص ٣٠.

٢٣. تاريخ يعقوبی، ج ٢، ص ٣٠٣.  
٢٤. حلیة الاولیاء، ج ٣، ص ١٤١؛ تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦١؛ شذرات الذهب، ج ١، ص ٣٧٥؛ تذكرة الحفاظ، ج ١، ص ٧٥؛ طبقات الحفاظ، ص ٣٧؛ العیبر، ج ١، ص ٨٣؛ تهذيب الكمال، ج ١٣، ص ٢٢٠؛ البداية و النهاية، ج ٩، ص ١٢١؛ تهذيب التهذيب، ج ٧، ص ٢٦٩؛ تاريخ الاسلام، ج ٦، ص ٤٢٤؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٩١.

٢٥. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٥٤؛ المعرفة و التاريخ، ج ١، ص ٣٠٠؛ تهذيب الكمال، ج ١٣، ص ٢٣٨؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٨٨؛ تهذيب التهذيب، ج ٧، ص ٢٦٩.

٢٦. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٥٦؛ حلیة الاولیاء، ج ٣، ص ١٣٧؛ البداية و النهاية، ج ٩، ص ١١١؛ صفة الصفوة، ج ١، ص ٣٩٢؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٨٨؛ التذكرة الحمدونية، ابن حمدون، ج ١، ص ١١٠.

٢٧. در ادامه، ابن جمله آمده است: به عمر بن عبدالعزیز گفته شد: فرزندان محمد بن علی زنده است. وی برای امتحان و آزمایش امام باقر(ع) نامه ای به او نوشت که امام در پاسخ: او را موعظه و بیم داد. رک: تاريخ يعقوبی، ج ٢، ص ٣٠٣.

٢٨. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦٤.  
٢٩. همان، ص ١٨٠؛ الاغانی، ابوالفرج اصفهانی، ج ١٥، ص ٣٢٧؛ شذرات الذهب، ج ١، ص ٣٧٥؛

کتابخانه

١٧٠

وفیات الاعیان، ج ٦، ص ٩٥؛ صفة الصفوة، ج ١، ص ٣٩٢؛ مرآة الجنان، بافمی، ج ١، ص ١٨٩؛ البداية و النهاية، ج ٩، ص ١١٣؛ تهذيب الكمال، ج ١٣، ص ٢٤٤؛ تاريخ الاسلام، ج ٦، ص ٤٣٨.

٣٠. مثنوی هفت اورنگ، عبدالرحمن بن احمد جامی، ص ١٤٢ - ١٤٥.

٣١. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٥٧؛ الجرح و التعديل، ج ٦، ص ١٧٩؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٨٩.

٣٢. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٥٢ و ١٥٦؛ المعرفة و التاريخ، نسوی، ج ١، ص ٣٠٠؛ صفة الصفوة، ج ١، ص ٣٩٢؛ الكاشف، ج ٢، ص ٣٧؛ تاريخ الاسلام، ج ٦، ص ٤٣٢؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٨٧؛ تحرير تقريب

التهذيب، ابن حجر عسقلانی، ج ٣، ص ٣٩؛ تهذيب الكمال، ج ١٣، ص ٢٣٨؛ تهذيب التهذيب، ج ٧، ص ٢٦٩.

٣٣. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٥٧؛ تاريخ الخميس، ديار بکری، ج ٢، ص ٣١٣؛ تذكرة الحفاظ، ج ١، ص ٧٥؛ شذرات الذهب، ج ١، ص ٣٧٥؛ المعرفة و التاريخ، ج ١، ص ٣٠٠؛ البداية و النهاية، ج ٩، ص ١١١؛ العیبر، ج ١، ص ٨٣؛ صفة الصفوة، ج ١، ص ٣٩٣؛ تهذيب التهذيب، ج ٧، ص ٢٦٩؛ سير اعلام

النبلاء، ج ٤، ص ٣٨٩؛ تهذيب الكمال، ج ١٣، ص ٢٣٩.

٣٤. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٥٧؛ طبقات الكبرى، ج ٥، ص ٢١٥؛ تذكرة الحفاظ، ج ١، ص ٧٥؛ تهذيب الكمال، ج ١٣، ص ٢٣٩؛ تاريخ الاسلام، ج ٦، ص ٤٣٢؛ البداية و النهاية، ج ٩، ص ١١١؛ سير اعلام

النبلاء، ج ٤، ص ٣٨٩.

٣٥. طبقات الحفاظ، ص ٣٧.

٣٦. البداية و النهاية، ج ٩، ص ١١٠.

٣٧. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦٠.

٣٨. اكمال التهذيب الكمال، ج ٩، ص ٢٩٨.

٣٩. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٥٧؛ المعرفة و التاريخ، ج ١، ص ٣٠٠.

٤٠. البداية و النهاية، ج ٩، ص ١١٣.

٤١. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٥٨؛ تاريخ الاسلام، ج ٦، ص ٤٣٣؛ تاريخ الكبير، ج ٦، ص ٢٦٧؛ المعرفة و التاريخ، ج ١، ص ٣٠٠؛ تهذيب الكمال، ج ١٣، ص ٢٣٩.

٤٢. تاريخ الاسلام، ج ٦، ص ٤٣٣؛ حلیة الاولیاء، ج ٣، ص ١٤١؛ تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٥٩؛ تهذيب

الکمال، ج ١٣، ص ٢٣٩؛ شذرات الذهب، ج ١، ص ٣٧٥.

در بعضی از نسخه ها ابو حاتم اعرج ثبت شده است. رک: العیبر، ج ١، ص ١٨٣.

٤٣. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٧٠؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٩٤.
٤٤. اكمال تهذيب الكمال، ج ٩، ص ٢٩٨.
٤٥. الجرح والتعديل، ج ٦، ص ١٧٨؛ تاريخ الكبير، ج ٦، ص ٢٦٦ و ٢٦٧.
٤٦. موسوعة اقوال الامام احمد بن حنبل، ج ٣، ص ٣٥.
٤٧. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٥٩؛ طبقات الكبرى، ج ٥، ص ٢١٤؛ حلية الاولياء، ج ٣، ص ١٣٦؛ البداية والنهاية، ج ٩، ص ١١٠؛ تهذيب التهذيب، ج ٧، ص ٢٦٩؛ تهذيب الكمال، ج ١٣، ص ٢٣٩؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٨٨.
٤٨. سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٨٨؛ تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٥٤؛ الطبقات الكبرى، ج ٥، ص ٢١٥؛ المعرفة والتاريخ، ج ١، ص ٣٠٠؛ تاريخ ابوزرع دمشقي، ج ١، ص ٤٠٦؛ تهذيب الكمال، ج ١٣، ص ٢٣٨.
٤٩. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٥٩؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٨٩؛ البداية والنهاية، ج ٩، ص ١١٠؛ تهذيب الكمال، ج ١٣، ص ٢٣٩؛ تهذيب التهذيب، ج ٧، ص ٢٦٩؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٨٩.
٥٠. البداية والنهاية، ج ٩، ص ١١٠.
٥١. اكمال تهذيب الكمال، ج ٩، ص ٣٠٣.
٥٢. همان، ص ٣٠٤.
٥٣. الطبقات الكبرى، ج ٥، ص ٢٢٢.
٥٤. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦٠؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٠٩؛ تهذيب الكمال، ج ١٣، ص ٢٤٠.
٥٥. تاريخ الثقات، عجلي، ص ٣٤٤؛ معرفة الثقات عجلي، ج ٢، ص ١٥٣؛ تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦٠؛ تهذيب التهذيب، ج ٧، ص ٢٦٩؛ تهذيب الكمال، ج ١٣، ص ٢٤٠.
٥٦. المعارف، ص ٢١٥.
٥٧. تاريخ يعقوبي، ج ٢، ص ٣٠٣.
٥٨. عقد الفريد، ج ٣، ص ١٥٣.
٥٩. همان، ج ٦، ص ١٢٨.
٦٠. كتاب الثقات، ج ٥، ص ١٥٩ و ١٦٠.
٦١. مشاهير علماء الامصار، ابن حبان، ص ١٠٤.
٦٢. تاريخ اسماء الثقات، ابن شاهين، ص ٢٠٦.
٦٣. رجال صحيح مسلم، ج ٢، ص ٥٣.
٦٤. حلية الاولياء، ج ٣، ص ١٣٣.
٦٥. شرح نهج البلاغة، ابن ابي الحديد، ج ١، ص ٢٧.
٦٦. همان، ج ١٢، ص ٢٥٤.
٦٧. تهذيب الاسماء واللغات، نووي، ج ١، ص ٣١٤.
٦٨. وفيات الاعيان، ج ٣، ص ٩٥ و ٢٦٦.
٦٩. نهاية الارب، نويري، ج ٢١، ص ٢٢٤.
٧٠. العبير، ج ١، ص ٨٣.
٧١. سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٩٨.
٧٢. اكمال تهذيب الكمال، ج ٩، ص ٢٩٨.
٧٣. مرآة الجنان، ج ١، ص ١٨٨.
٧٤. البداية والنهاية، ج ٩، ص ١٠٩.
٧٥. الائمة الاثنى عشر، ابن طولون، ص ٧٥ - ٧٨.
٧٦. تحرير تقريب التهذيب، ج ٣، ص ٣٩.
٧٧. شذرات الذهب، ج ١، ص ٣٧٤.
٧٨. الاعلام، ج ٤، ص ٢٧٧.
٧٩. وفيات الاعيان، ج ٣، ص ٢٦٩؛ شذرات الذهب، ج ١، ص ٣٧٥؛ الائمة الاثنى عشر، ص ٧٧؛ النجوم الزاهرة، ج ٦، ص ٢٢٩.
٨٠. العبير، ج ١، ص ٨٣.
٨١. عقد الفريد، ج ٣، ص ١٦٩؛ تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦٢؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٩٢.
٨٢. سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٩١؛ تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦٢.
٨٣. الطبقات الكبرى، ج ٥، ص ٢١٦؛ تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦٢؛ حلية الاولياء، ج ٣، ص ١٣٣.
٨٤. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦٣؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٩٢.
- ٨٥ و ٨٦. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦٣.
٨٧. همان، ص ١٦٤؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٩٣.
٨٨. اللهم لانككني الى نفسى فاعجز عنها، فلا تنككني الى المخلوقين فيضيعوني. (تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦٥؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٩٦).
٨٩. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦٦؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٩٣.
٩٠. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦٦.
٩١. همان؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٩٣.
٩٢. الطبقات الكبرى، ج ٥، ص ٢٢٢؛ حلية الاولياء، ج ٣، ص ١٣٦؛ تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦٧.
٩٣. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦١؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٩١.
٩٤. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦٧؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٩٣؛ حلية الاولياء، ج ٣، ص ١٣٦.
٩٥. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦٩؛ آل عمران / ١٣٤.
٩٦. سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٩٨.